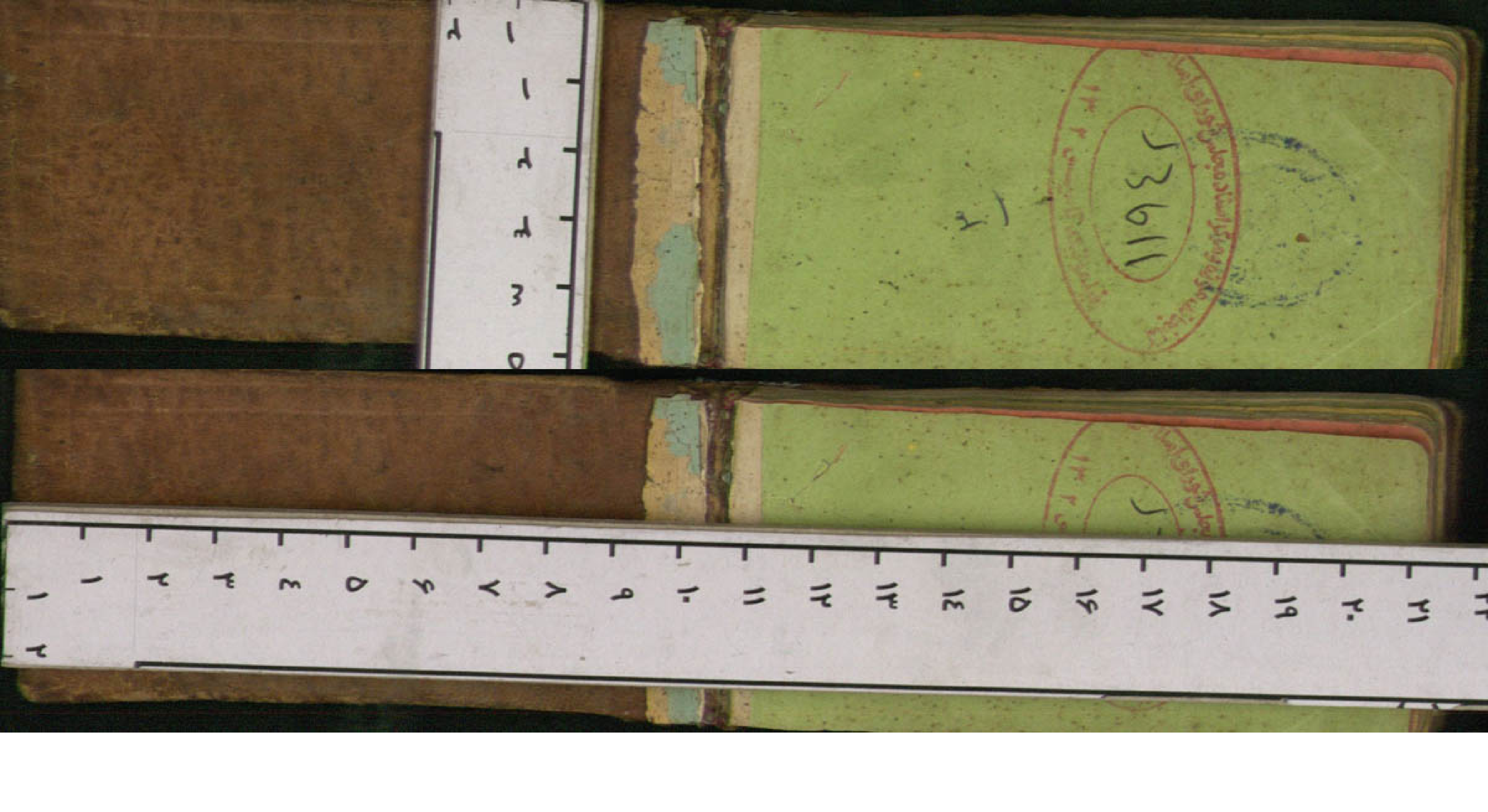





کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲



























ای پدر پند کم ده از عشقم   که نخواهد شد اهل این فرزند
من ره کوی عافیت دانم   چکنم کافتاده‌ام بکمند
پند آنان دهند خلق ای کاش   که ز عشق تو میدهندم پند
در کلیسا بدلبری ترسا   گفتم ای جان بدام تو در بند
ای که دارد بتار زنارت   هر سر موی من جدا پیوند
ره بوحدت نیافتن تا کی   ننگ تثلیث بر یکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید   که اب و ابن و روح قدس نهند
لب شیرین گشود و با من گفت   وز شکرخنده ریخت آب از قند
که گر از سر وحدت آگاهی   تهمت کافری بما مپسند
در سه آیینه شاهد ازلی   پرتو از روی تابناک افکند
سه نگردد بریشم ار او را   پرنیان خوانی و حریر و پرند
ما در این گفتگو که از یک سو   شد ز ناقوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

دوش

دوش رفتم بکوی باده فروش   ز آتش عشق دل بجوش و خروش
مجلسی نغز دیدم و روشن   میر آن بزم پیر باده فروش
چاکران ایستاده صف در صف   باده خواران نشسته دوش بدوش
پیر در صدر و میکشان گردش   پاره‌ای مست و پاره‌ای مدهوش
سینه بی کینه و درون صافی   دل پر از گفتگو و لب خاموش
همه را از عنایت ازلی   چشم حق بین و گوش راز نیوش
سخن این به آن هنیئاً لک   پاسخ آن به این که بادت نوش
گوش بر چنگ و چشم بر ساغر   آرزوی دو کون در آغوش
بادب پیش رفتم و گفتم   ای ترا دل قرارگاه سروش
عاشقم دردمند و حاجتمند   درد من بنگر و بدرمان کوش
پیر خندان بطنز با من گفت   ای ترا پیر عقل حلقه بگوش
تو کجا ما کجا که از شرمت   دختر رز نشسته برقع پوش

دوش میسوختم از این آتش   آه اگر امشبم بود چون دوش
گفت خندان که هین پیاله بگیر   ستدم گفت هان زیاده منوش
جرعه‌ای درکشیدم و گشتم   فارغ از رنج عقل و محنت هوش
چون بهوش آمدم یکی دیدم   مابقی را همه خطوط و نقوش
ناگهان در صوامع ملکوت   این حدیث از سروش مجمع گوش

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

چشم دل باز کن که جان بینی   آنچه نادیدنی است آن بینی
گر باقلیم عشق روی آری   همه آفاق گلستان بینی
بر همه اهل این زمین بمراد   گردش دور آسمان بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد   وانچه خواهد دلت همان بینی
بی سر و پا گدای آنجا را   سر ز ملک جهان گران بینی
هم در آن پا برهنه جمعی را   پای بر فرق فرقدان بینی

هم

هم در آن سر برهنه قومی را   بر سر از عرش سایبان بینی
گاه وجد و سماع هر یک را   بر دو کون آستین فشان بینی
دل هر ذره را که بشکافی   آفتابیش در میان بینی
هر چه داری اگر بعشق دهی   کافرم گر جوی زیان بینی
جان گدازی اگر به آتش عشق   عشق را کیمیای جان بینی
از مضیق جهات درگذری   وسعت ملک لامکان بینی
آنچه نشنیده گوش آن شنوی   وانچه نادیده چشم آن بینی
تا بجایی رساندت که یکی   از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورز از دل و جان   تا بعین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

یار بی پرده از در و دیوار   در تجلی است یا اولی الابصار
شمع جویی و آفتاب بلند   روز بس روشن و تو در شب تار



[illegible] / چون [illegible] بر دوش
[illegible] / [illegible] بر دوش
[illegible] / [illegible] بر دوش
در [illegible] / نام [illegible] بر دوش
[illegible] / شیشه را [illegible] بر دوش
هر که [illegible] / درد او [illegible] بر دوش
باده [illegible] / [illegible] بر دوش

که سراسر جهان و هر چه در اوست
عکس یک پرتوی است از رخ دوست

[illegible] / [illegible] باز
[illegible] / [illegible] باز
[illegible] / [illegible] باز

که بعد

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

که سراسر جهان و هر چه در اوست
عکس یک پرتوی است از رخ دوست

[illegible] / [illegible] دل
زلف [illegible] / [illegible] دل
[illegible] / جان [illegible] دل
[illegible] / آمد [illegible] دل

زنده دل کن [illegible] / که [illegible] دل
چون [illegible] دل [illegible] / این [illegible] دل

که سراسر جهان و هر چه در اوست
عکس یک پرتوی است از رخ دوست

حالیا [illegible] / [illegible]
جام [illegible] آور / که [illegible]
[illegible] / که مراد [illegible]
هر [illegible] / آن زمانه که [illegible]
تا [illegible] / [illegible]

که سراسر جهان و هر چه در اوست
عکس یک پرتوی است از رخ دوست

[illegible] / [illegible]
[illegible] گاه [illegible] / [illegible]

گاه [illegible] / گاه [illegible]
[illegible] / [illegible]
چون [illegible] / [illegible]
هر که [illegible] / [illegible]

که سراسر جهان و هر چه در اوست
عکس یک پرتوی است از رخ دوست

[illegible] عشق / [illegible] عشق
[illegible] / [illegible] عشق
[illegible] / [illegible] عشق
[illegible] / [illegible] عشق
چون [illegible] / [illegible] عشق
[illegible] دل / [illegible] عشق

